سمینار مسائل ملی – قومی (رضا مرزبان)

زمان ومکان را فراموش نکنیم

رضا مرزبان

اندیشهء برگذاری سمینار"مسائل قومی ـ ملی در ایران"، کاری درخور و شایسته بود و معیاری برای آن که دیگرمسائل اساسی کشورنیز به نوبت مورد چنین عطف توجه و بررسی قرار گیرد. تا اگر روزی نوبت فروریختن برج خلافت مذهبی رسید ـــ که آرزو کنیم چندان دورنباشد ـــ چشم بسته و دست بسته در دام تازه یی از تعبیه های اسارت سرزمینی نیفتیم.

بازنگری کارکردهای بنیانی حکومت های پس ازاعلام مشروطه، درشرایط آزاد توأم با تلاش انقلابی مردم، وظیفه جنبش های روشنفکر درگیرانقلاب، و مدافعان آزادی، استقلال و حقوق انسانی بود، که تب ناشی ازغافلگیر شدن وکم گرفتن عوامل داخلی وخارجی ذی ربط در نقش آفرینی وقایع جاری، از بخت بد، آنها را هم گرفت و بی اراده، به دنبال وقایع راه افتادند.

همین جا بگویم : قصد ندارم گناه این "چشم بسته به دنبال جریان رهبری شده" رفتن را به حساب دسته وگروه خاصی بنویسم. این گناه به گردن نظام اجتماعی حاکم بودکه برای پاسداری خود، پیوسته مردم را از شناخت و دخالت درکارحکومت ـ که به آنها تعلق داشت ـ دور نگاه داشته بود. و در نتیجه آن که در داخل کشور به مسائل سرزمینی خود علاقه نشان می داد، به اندازهء آن که در خارج کشور با شوروالتهاب جوانی به این مسائل رو می آورد، ازواقعیت های مسلط برامور، دورو بیگانه می ماند ودست مایهء تعقل و تفکرهردو، موج جاری بر جوامع دیگر یا انعکاسی از برداشت های تصادفی این یا آن مفسرخارجی بود. پراکنده اندیشی ها و آشفته خویی های سال های انقلاب، ازاین نا آگاهی ِعادی شده و در نتیجه ناشناس مانده در فضای ملتهب و انقلابی، بر می خاست. و دیدیم که چگونه دسته ها وگروه های پرتب وتاب جوان و انقلابی را تك تك به "مذبح" ارتجاع کشاند که زیر پوشش "آنتن های جهانی" گرم تدارك استیلای خود بر کشور، و گرفتن انتقام خون "شیخ فضل الله نوری" از آزادی بود. و

در این رفتار، روی گروه شیخ فضل الله را در کودتای محمدعلی شاهی، سفید کرد!

تدارك سمینار، بسیارسنجیده بود ولی در اجرا با مشکلاتی همراه شد: چند سخنران درسالن حضور نداشتند؛ یك تن غیبت خود را از طریق حضور در برنامهء هم زمان "پالتاك" جبران کرد و تن دیگر، که گفته شد دربیمارستان بستری است، متن سخنرانی خود را فرستاده بود. تن سوم، معلوم شد قول از پیش تعهد شدهء سخنرانی در سمینار را فرع کار برنامه ریزی شدهء دیگری قرار داده است وزمان قطعی شدن این غیبت، مجال را از برگذار کنندگان گرفته بود. وگرنه هم مقالهء آقای "حسن مکارم" برای طرح بحثی نو، مناسب بود تا خلأ ناطق سوم را پرکند و به بحث گذاشته شود، وهم مقالهء آقای "رسول آذرنوش" وبیان فشردهء نظرکلاسیك چپ و درخورطرح درسمینار، که درمتن سمینارجای آن خالی مانده بود. جز این، کار انطباق برنامهء سالن، با برنامهء پالتاك نیز با دشواری همراه بود.

باید به خاطر سپرد که بین برنامهء سمینار پژوهشی با برنامهء برخورد عقاید گروه های سیاسی فاصله بزرگی است. سمینارپژوهشی، میدان گاه "آژیتاسیون" ومبادله نسبت های ناروا وتخطئه گرانه نیست. وهرعضو، درپرتو خرد نقّاد خود، گوشه یی از نکات مبهم مورد بحث راروشن می سازد. واز تجمع اندیشه های گوناگون وافق های نگرش متفاوت است که می توان مسائل اصلی وپایه جامعه حال وایران فردا را درروشنایی روزگذارد.

و نیزشرایط مبارزهء کنونی ایجاب می کند که با مشارکت فعال در ابتکارهای چاره جویانه، سنت قدیم دسته بندی ها وتوسل به شیوه های سکتاریستی، ازجمله "بایکوت" کردن رقیب، به پستوی گذشتهء تلخ مبارزه سیاسی درایران سپرده شود. درسی که همهء ما باید ازسی سال حکومت فرقه مذهبی و نیز از آوارگی خود در سرزمین های بیگانه ـ و مهم ترازهمه از تحولات جهانی ـ گرفته باشیم.

اما درحاشیهء سمینار و گزارش آن، من هم چند اشاره دارم که جای آن درخود سمینار بود ولی از سر نقاهت، توان ماندن و شرکت در میز گرد، برایم نمانده بود. و پیش از آن جلسه را ترك کردم. با آن که داوطلبانه برای آن نام نوشته بودم. نخستین اشاره، به یك نکتهء دورمانده ازنگاه سخنرانی است که بسیار به تاریخ پرداخته بود، و حتی برای ارائهء سند از بیگانه پروری صفویه، فردوسی را شش قرن پایین کشید تا بگوید :.. زایران و از ترك و از تازیان ـــ نژادی

پدید آید اندر میان نه دهقان نه ترك و نه تازی بود__ سخن ها به کردار بازی بود (گزاره گری فردوسی از زمانه خود به زبان رستم فرخ زاد، فرمانده ایرانی، در نامه به برادرش، ازجبههء جنگ قادسیه) ولی نیم اشاره یی هم به نقش سیاست استعماری انگلیس در کودتای "حوت 1299" نکرد. که کمربندی از حکومت های نظامی گرد مرزهای حکومت انقلابی روس، کشید؛ از لهستان در اروپا تا ایران و ترکیه. و رضا شاهی که مورد بی مهری شدید سخنران بود، با این برنامه تولد یافت. وریشه بست.

اشارهء دوم، شناخت شکل گرفتن ملت ایران، و طرح مسألهء ملی درسرزمین ماست. ملت ایران، فرزند طبیعی شکست دو عامل سنتی دراز مدت نظام حاکم قبیله یی، از سپاه مستملکه طلب تزار روس است که با مدتی تأخیر و از سلطنت ناصرالدین شاه، به حضور اجتماعی آغاز کرد. در حصار نظام قبیله یی، تا پیش از این جنگ، بر بنیاد حکومت خلفای اسلام، امور مدنی و دینی مردم سرزمین های مسلمان، با فقیهان یا "علمای اسلام" و امورنظامی و سیاسی با نمایندگان یا تحلیف شدگان خلافت، و

پس ازبرچیده شدن بساط خلافت عباسی با قدرت های محلی بود. وحکومت شکل پراکنده شاهی داشت. سلجوقی ها نقش عمده درپی ریزی حکومت های خرده شاهی داشتند. بعدجانشینان چنگیز وجانشینان تیمورهر باربه تقسیم جهان گشایی آن دو پرداختند. و فقیهان درجوار شاهان وامیران با استقلال تمام امور دنیاوی و دینی مردم را حل و فصل می کردند.

بنیاد گذارسلسله صفوی که ازکودکی تعصب خاص شیعی پیدا کرده بود بسیارجوان بودکه بدعت گذاردینی شد. وبا دوهدف اساسی، کمربه تغییرمذهب حاکم بست. نخست به قصد مرزبندی با حکومت مقتدرعثمانی؛ و بعد برای ایجاد قدرتی در برابر قدرت قبایل هفتگانهء قزلباش، که ستون های نیروی نظامی وی بودند، و مهار کردن آنها به خدمت گذاری . وازآنجا که نظام مدنی و دینی قلمرو حکومت شاه بربنیاد فقه اهل سنت بود پس از ترویج خون ریزانهء تشیع، به جلب عالمان شیعی ازجبل عامل و قبایل جنوب عراق وعربستان پرداخت. واین عالمان به تدوین مجدد ادبیات مذهب امامی روآوردند. و دویست و سی سال فرصت داشتند تا به رکن اصلی نظام حکومت بدل شوند.

دوران فترت پس اززوال صفویه، به اقتدارروحانیت هم آسیب رساند. هنگامی که قاجار، از درون دورهء فترت سر برآورد، روحانیت

شیعه نیز توانست به تجدید سازمان دهی بپردازد، ونحلهء اصولی به بسط شبکهء خود وتصرف مدارس دینی ـــ تنها مرجع آموزش و تعلیم ـــ رو آورد؛ وتا دوران بیست وسه ساله جنگ های ایران و روس، روحانیت شیعه چنان اعتباری پیدا کرده بود که فتحعلی شاه برای کسب فرمان جهاد، به نجف روی آورد. و بار دوم، پیشوای مذهبی وقت، خود پرچم جهاد را به دوش گرفت و روانه چمن سلطانیه، مقر اردوی فتحعلی شاه شد. دو وزیر شاه که جنگ دوم را تجویز نمی کردند، تهدید شدند که "همانا شما را درعقیدت وکیش خویش فتوری است.." وآنها دم درکشیدند.

شکست شرم آورشاه و مجتهد ازسپاه روس، پاسخ خود را اول از مردم پایتخت گرفت که فتنهء نا منتظرسفیرکشی را برپا کردند وبعد به"مدرسه" کشید؛ جایی که صدها شاگردمکتب شیخ احمد احسایی عصیان سنجیدهء خود را در جنبش"باب" آشکارساختند. و ابتدا "روحانیت" را به مبارزه طلبید وبعد سلطنت را؛ وناصرالدین شاه،هم ـ دست با روحانیت، در"بابی کشی" و درواقع سرکوب آغاز هشیاری ملی،شقاوتی نشان داد که تاریخ ازیاد نمی برد. شاه، انقلاب و آزادی را پشت نام باب می دید و چندان هم اشتباه نمی کرد. نتایج قرارداد ترکمانچای، ژرف ترازواکنش برخاسته در"جنبش باب" بود و با هر فشار برتوده مردم، شیرازهء نظام سنتی که سلطنت وروحانیت محافظان آن بودند، بیشترمی گسست.

در نامه های سید جمال الدین اسدآبادی،ازجمله نامه یی است خطاب به ملکهء انگلیس که از چندین هزارزندانی زنجیری درزندان ناصرالدین شاه خبرمی دهد وازوی استمداد می کند. ودرتاریخ بیداری ایرانیان، آمده است که خفیه نویسان ناصرالدین شاه، به او گزارش دادند، در محلهء"سنگلج" عده یی شب ها در خانه یی جمع می شوند ودرباره اوضاع مملکت گفت وگو می کنند. شاه فرمان داد تمام آنها را بگیرند و پیش او بیاورند. و دستگیرشدگان را زنده درچاه بزرگی ریختند که مخصوص برف های زمستانی کاخ بود و شاه تفنگ یکی از قراولان را گرفت و پی در پی درون چاه شلیك کرد. …

ملت به بلوغ رسیده بود. انبوه زنان پایتخت سر راه کالسکه شاه جمع می شدند وبا صدای بلند از او نان می خواستند. جامعهء شهری، مطالباتش را به رخ شاه می کشید. امتیازفروشی های او به خارجی ها با مخالفت ومقاومت مردم روبه روشده بود. بحران نظام حکومت قبیله یی به کارگزاران دربار شاه هم اثر کرده بود؛ آنها هم بوی انقلاب می شنیدند. کسی که ناصرالدین شاه را کشت، ازشکنجه دیدگان زندان

شاه بودکه به دسته انقلابی میرزا آقاخان وشیخ احمد روحی وخبیرالملك دراستانبول پیوسته بود.

فرمان مشروطه و قانون اساسی که رسماً حاکمیت ملت را اعلام می کرد، حاصل شصت سال مبارزه وجان بازی مردمانی بود که یا گم نام ماندند و یا به آنها تهمت بی دینی و بابیگری زدند. این ملت همه

ساکنان سرزمین ایران را در برمی گرفت. و از زمان تصویب قانون اساسی، تا دوران فترت پس از شکست کودتای محمد علی شاه، مدافع حکومت مشروطه و مخالف سرسخت بازگشت استبداد بود.

بااین سابقه زنده که پیش روی ماست توسل به بحث های حاشیه یی که با موضوع نیزانطباق نمی یابد کاری است عبث. البته آزادی به یك متفکرسیاسی حق می دهدکه فی المثل برای ساکنان اندك دهی کوچك، واقع درمنطقه کوهستانی دور، با امکان معاش چند گوسفند ویك مزرعه دیم، وابزارکار چوبی برای شخم زدن وفاقد ابتدایی ترین نیازمندی های زندگی، روی کاغذ یا در عالم خیال حزب کمونیست مجهز به آرمان دیکتاتوری پرولتاریا بسازد. اما واقعیات به چنین متفکراهل کتاب، چه می گوید؟

تجربه های تاریخی آذربایجان را به یاد بیاوریم: اگر انجمن ایالتی آذربایجان به دفاع از مشروطه برنمی خاست، مشروطه یی در ایران پا نمی گرفت. ستارخان وباقرخان، تهرانی یا اصفهانی نبودند و خان ها ورئیس قبیله های مستبد به سپاه روس تکیه داشتند. چرا قیام مترقی کلنل لاهوتی در آذربایجان استقبال نشد؟ پیشه وری، روزنامه نویس بود وهنگامی که حکومت آذربایجان را در پناه قوای شوروی پی ریخت، سی سال سابقهء مبارزه انقلابی داشت، طی چند ماه دانشگاه تأسیس کرد و رادیوساخت و شبانه به اسفالت خیابان هامی پرداخت، اما روزی که قوای شوروی آذربایجان را ترك می کرد او را هم با سران حزبش برد. حزبی که نیروی نظامی داشت و باید ازآنچه انجام داده بود، دفاع می کرد.

او وجه المصالحه قرارداد نفت بین مسکو وتهران شده بود. نیتی که داشت با راهی که پیش گرفته بود، نمی خواند. وآذربایجان بابت خطای یك روشنفکرانقلابی مؤمن، بهای گزافی به نظام مستبد حاکم پرداخت. گذشته ازکشتارها وزهرچشم گرفتن ها؛ امیدهایی که به این حرکت انقلابی برای مهار قدرت ارتجاع در کشور بسته شده بودنیزهمه برباد رفت. خود اوهم درسرزمین میزبان، قربانی"حادثه" شد!

آنها که امروز دچار تب "پان تورکیزم" شده اند، اگر تصور می کنند سایه واشنگتن، برسر قفقاز، ازسایهء مسکوسنگین تراست، خود را فریب می دهند.

در تمام دوران هشتاد سال اخیر اکثر مردان بزرگ فرهنگ و سیاست و اقتصاد ایران، آذربایجانی بوده اند وهم درفرهنگ آفرینی انقلاب مشروطه وهم درساخت وگردش ماشین حکومت شرکت داشته اند. روزی که ملك الشعرای بهاردرآغاز مجلس پانزدهم از تریبون مجلس گفت "ارتجاع دارد ازآزادی انتقام می گیرد" رو به بزرگ مالکان آذربایجان داشت که ارادهء مجلس را قبضه کرده بودند. و نقش عمده درمیخ کوب کردن حرکت جامعه داشتند. ولی کسی دسته بندی آنها را به حساب مردم آذربایجان نمی گذارد. جمال امامی در مبارزه با جنبش ضد استعماری ملی کردن نفت ودولت مصدق، میدان ـــ داری می کرد، اما سوی دیگرهم ازآذریایجانی و کرد پشتوانهء جبههء ملی یکی و دوتا نبودند و همه مبارزه یی را که در گیربود، ایرانی و ملی می شناختند. تلقی آنها از ملی، همان بود که شهریار در قصیده یی به مناسبت واقعهء آذربایجان ساخت:

جان به قربان تو ای جانانه آذربایجان سر تو باشی در میان هرجا که آید پای جان

شهریار نیاز نداشت به زبان ملی خود بتازد که عرصهء بیان او را تنگ کرده است! وبا همان استادی وقدرت "حیدربابا" را میساخت که "دو مرغ بهشتی" و"افسانهء شب" را. و بین آنها جدایی نمی دید و نیاز پیدا نکرد کمر به نابودی زبان "فارسی" و سوزاندن شاهنامهء فردوسی ببندد.

اشارهء سوم به ضرورت شناخت ریشهء مسائل در رابطه با شرایط زمانی و مکانی طرح آنهاست. در آغاز قرن بیست، همین تب که امروز اندیشهء مسأله سازان "کشور کثیر المله" را به خود مشغول ساخته، با حرارت هرچه بیشتر مطبوعات عثمانی را می سوزاند. و روشنفکران وهنرمندان ایرانی را به واکنش وا می داشت. کسروی، دانشمند و پژوهشگری که حتی در لحظه یی که در اتاق بازپرس و کاخ دادگستری به ضرب سلاح های گرم وسرد "فداییان اسلام" پاره پاره شد، لهجهء "آذری" خود را حفظ کرده بود، در پاسخ به حملهء مطبوعاتی ترك ها، تحقیق با ارزش خود را در بارهء زبان مردم آذربایجان وزمان و طرزاشاعهء ترکی درآن منطقه منتشر کرد که انعکاس بین المللی داشت ودرهای عضویت چندین آکادمی جهان را به روی او گشود. او، نشان زبان آذری

را درچندین روستای محل گرفت که بعد استادان دیگر راه اورا در این زمینه دنبال کردند.

آن زمان، درپی انقلاب اکتبر، حزب "مساوات" می کوشید برقفقازمسلط شود ولی سرانجام حزب کمونیست قدرت رابه دست گرفت. درزمان تسلط مساواتی ها، سید ضیاء الدین طباطبایی به رسالت از جانب دولت وقت ایران به باکو رفت. متأسفانه اطلاع مشخصی از این رسالت سیاسی ندارم، ولی می دانیم که کسروی، از یاران"شیخ محمد خیابانی" و"هیأت" عضو دیگر حزب دموکرات آذربایجان ازحزب کنار کشیدند و کسروی ازبیم تعقیب حزب، پیاده و مخفی تبریز را ترك گفت و به تهران آمد حدسی که دارم ـ البته تا دلیلی برآن نیابم ازحدس فراترنخواهد رفت ـ این است: سیاست حاکم جهانی که آن زمان درقدرت برتر انگلیس تمرکز یافته بود، در صدد تأسیس حکومتی مستقل از تلفیق قفقاز و آذربایجان بود که از دوسو، این زمینه سازی با شکست رویارو شد: یك، پیروزی حزب کمونیست در برچیدن بساط مساواتی ها. دو، اقدام حکومت مرکزی ایران در برچیدن رهبری شیخ محمد خیابانی. تکرار می کنم که این هنوز یك گمانه زنی است. شاید آن قسمت از"زندگانی من" که کسروی خود آن را جدا کرده بودوشنیده ام ازمیان اوراق کتابخانه اش پیدا شده وبه چاپ رسیده، به این گمان روشنی بدهد. بسا که کسروی، با همین حساسیت، بعد برای خنثی کردن تلاش های شیخ خزعل، به ریاست عدلیه خوزستان رفت که در آنجا هیچ نکته را مبهم نگذاشته است.

حرکت شیخ خزعل،آن زمان ازجانب روحانیت حمایت می شد."مدرس" که وزنه معتبرروحانیت بود، فعالیت پارلمانی خود را برای بازگرداندن احمد شاه با سازمان سیاسی شیخ، پیوند زده بود. آنچه مانع راه این اتحاد شد، تغییر جهت سیاسی انگلیس در خلیج فارس بود. وگرنه " همه اسباب بزرگی" برای رسمیت دادن به سلطهء شیخ بر خوزستان، فراهم آمده بود. و این ادامهء راهی بود که مأموران سیاسی انگلیس پیش پای لندن گذاشته بودند. نگاهی به تاریخ قاجار"واتسن" انگلیسی که پیش ازانقلاب مشروطه، دیپلمات مأمورایران بود، قطعی بودن این راه را نشان می دهد. اما با تغییر سیاست لندن و ترجیحِ استقرار حاکمیت مرکزی، برای امنیت چاه های نفت، "سردارسپه" شخصاً به خوزستان رفت و با شیخ خزعل به تهران بازگشت. و قزاقان او به سرکوب سرکشی ایلات لرستان کمر بستند.

این جزئی ازشمای ایران آغازقرن بیستم تا 1920بود. توهّم ایجاد یك حکومت کُرد هم وسیله لندن دامن زده شد اما خیلی زود، در کنار

تقسیم قلمرو کرد عثمانی، بین سوریه، عراق و ترکیهء جدید به فراموشی سپرده شد ومسأله یی به نام "کرد" به وجود آمد. مسأله یی که تعصب کور"پان تورکیزم" آن راهرچه بیشترپیچیده کرد.همان طورکه درعراق و سوریه عنصر"عربیت" به آن گره زد. اما واکنش های قبایل کردهم به شرایط جدید، نبایدفراموش شود که ازحدود سرکشی ها وتجاوزهای ایلی ومذهبی فراتر نمی رفت. حملهء کردهای شکاك به رهبری "سمیتقو" به روستاهای رضائیه وویران کردن خانه ها وقتل و غارت روستاییان، بریدن پستان زنان، و به ترکیه عقب نشستن، هنوز از یاد ها نرفته است. وشگفت این است که فجایع این خان خون آشام، به ملی گرایی و بیداری ملی کرد تعبیر شود. و جنبهء خلق و خوی ایلی آن پوشیده بماند. این نوع اغماض جز"شوونیسم" نامی ندارد.

اما آغازسدهء بیست ویکم که طلیعهء آن از دهه های پایانی سدهء بیست آشکارشد ، مارا با دوران تاریخی تازه، ومرحلهء نوی ازعصرسلطهء امپریالیسم روبه روساخته است که بازوی آهنین قدرت دراختیار کارگزارانی جز کارگزاران قدیم است. و صحنه گردانی، جا به جا شده است؛ از قاره یی به قاره دیگر. تا پایان قرن بیستم اروپا هنوزاحساس می کرد دررقم زدن وقایع جهانی، به حساب می آید. درست بعد ازنیمه سال دوم سده بیست ویك، هنگامی که رئیس جمهور"بوش" با صدای گره خورده به " محور شر"اعلان جنگ داد، وضع تغییرکرد. ارتش آمریکا به زودی پشت به متحدان اروپا، پشت به سازمان ملل وپشت به امواج اعتراض جهانی به یك کشورعضو سازمان، حمله برد و قدرت آتش و نوآوری های تسلیحاتی خود را به نمایش گذارد. از جمع دولت های اروپا، تنها نخست وزیر انگلیس با بوش هم راه شد. پیش از حمله به عراق، ارتش آمریکا در کنار مخالفان بومی طالبان در افغانستان حضوریافته بود؛ جنگی که تأیید سازمان ملل را با خود داشت. ولی درعراق، سرنوشت دیگری فراتر از درك آقای بوش و یارانش، رقم خورد. صدام که تاب جنگ رسمی با خشن ترین ومجهزترین ارتش جهان را نداشت به شکست تن داد وپنهان شد وارتش مسلح اوپراکنده گشت وبه جنگ های چریکی رو آورد. بیش ازسه سال است ارتش مقتدرآمریکا اسیرجنگ های نامنظم وچریکی است که غیرمستقیم از مرزهای همسایگان متحد امریکا تغذیه می شود. بوش اعتراف کردارتش آمریکا درعراق باسرنوشتی نظیر جنگ ویتنام رو به رو شده است. ومی بینیم که جنگ تحمیل شده به عراق، اکنون بردوش دولت آمریکا هم سنگینی می کند.

این جنگ به روشن ساختن گوشه های تاریك بسیاری از امور منطقه

کمك کرد؛ از جمله ما اکنون می دانیم که "استراتژ"های واشنگتن، برای آسیای غربی چه رؤیا درسر دارند. واز سال ها پیش برای آن در تدارك "ایدئولوژی" بوده اند. سپس بیمارگونه به کار ترتیب جنگ مذهبی در وسعت امپراتوری خلافت عباسی روآورده اند، روی کردآقای بوش به جنگ های صلیبی واصطلاح"محور شر" تصادفی نبود. او می خواست با پرچم "صلیبیون" به فتح قلمرو خلافت اسلام برود، که سده های بسیارازوال تاریخی آن گذشته است. این خود، نشانی است که محافظه کاران آمریکا، پشت به آینده دارند.

هنوزشش ماه ازروشدن طرح خاورمیانهء بزرگ آقای بوش دریك سایت انترنت وابسته به پنتاگون نمی گذرد که هدف های واقعی اورا با نقشه رؤیایی دولت ها ومرزهای آینده این منطقه فاش کرد و با تکذیب واشنگتن روبه روشد. ولی جهت گیری های جنگ در عراق وافغانستان ازدردست اجرا بودن چنین طرحی حکایت می کند. دلیل روشن تصمیم واشنگتن را نیز باید دراحساس قدرت یگانه بودن، و خواست رها ساختن خود ازقید وبندهایی دانست که قدرت های نیمهء اول سدهء بیستم در کادرسیاست های خویش به وجود آورده اند و در نظم سیاسی جهان، جا افتاده است. و"نظم نوینی" که آقای بوش به مردم منطقه نویداستقرارش را می دهد باید دراین مسیر باشد و ازآنجا که لازم است به بلندپروازی های این معتقد مؤمن کلیسا پاسخ دهد دامنهء عمل را به سراسرگسترهء خلافت عباسی گسترده است تا تکلیف جهان گشایی خودرا با حریف روس وحتی چین،نیزروشن سازد. بحث این است که اروپاهم در برابرشیوه تهاجمی آمریکا، سیاست انتظار وتسلیم پیش گرفته است و واکنشی بیش از تلاش برای حفظ جایی درمکان سابق حضور خود در منطقه، نشان نمی دهد. سیاست رقت بار اروپا در حملهء اسراییل به لبنان که نقض آشکارمنشورسازمان ملل و نفی اعتبارآن بود ـــ البته پس ازحملهء آمریکا به عراق ـ شاهداین مدعاست که دولت های اروپا، هم چنان خود را به رعایت اراده "قدرت اول" ملزم می دانند.

اما راستی، بسته بندی های "دموکراسی" و "نظم نوین" این مسیح آمریکایی، چه "سوقاتی " برای "خاورمیانهء بزرگ" اوکه دیگرخاورمیانه نیست، درخود دارند؟ . دانستن این "سکره" امروز چندان دشوار نیست. اندکی حافظه می خواهد تا به صورت تاریخی، هدیه های ارتش آمریکا را به ملل آسیا شماره کنیم : نخستین هدیه در روزهای پایانی جنگ جهانی، به مردم ژاپن ، نثار دو بمب اتمی به دو شهر "هیروشیما" و "ناکازاکی". هدیهء آتش و انفجار بی انقطاع

وچندین ساله، و سرزمین سوخته به مردم آسیای جنوب شرقی، که توانسته بودند مستعمره داران اروپا را از سرزمین های خود برانند. هدیهء 28 مرداد به مردم ایران که کوشیده بودندبه دوران"استعمار نفتی" انگلیس درکشورپایان دهند. وهدیهء کاپیتولاسیون خصوصی پیوست قراردادنظامی محرمانه به کشورهای مستقل که درجهان دو قطبی به جرگه بلوك غرب می پیوستندوبایدارتش خودرا به مستشاران وسلاح های آمریکامی سپردند. هدیهء اختیارمطلق ونامحدود درتاخت وتازدولت لجام گسیخته و مهارنشدنی اسراییل به مردم فلسطین وهمسایه های عرب خاورنزدیك. هدیهء جنگ های محلی به منطقه برای گرم کردن تجارت اسلحه و صد البته برای حضورنظامی ـ نظیرجنگ ایران وعراق ـ هدیهء"فناتیسم" وتروریسم دینی به کشور تازه روبه رشدافغانستان، زیرلوای مبارزه باکمونیسم. وتکرارهمین هدیه به کشورهای آسیای مرکزی نواستقلال. وتازه ترین هدیه، حمله برق آسای نظامی و"جنگ های تمیز" که اول بارمردم عراق پس ازتصرف کویت ازجانب ا رتش صدام حسین، قربانی آن بودند. وباردوم با اراده گرایی آقای بوش.

وجنجالی ترین هدیه: فجایع ارتش آمریکا درافغانستان وعراق است . حتی در زندان هم اسیران جنگی امنیت نداشتند. و آزار و شکنجهء آنها که باشیوه های غیر انسانی همراه بود، نوعی سرگرمی و تفریح برای زندانبانان و محافظان زندان به شمارمی آمد. نام زندان "ابوغُریب" و زندان های افغانستان ودژ نظامی "گوانتانامو" درخاك کوبا، درجهان وآمریکاچنان شوری برانگیخت که رئیس جمهور ناگزیرشد

قانونی ازتصویب کنگره بگذراندتا مانع شکایت قربانیان فجایع ازجانیان، به دادگاه های آن کشورشود. یعنی رئیس جمهور و کنگرهء آمریکا، علاوه بر حق کاپیتولاسیون برای جرایم قوای آمریکا در خارج، ارتکاب شکنجه،آزاروآسیب رسانی به اسیران وزندانیان را هم مجازومقبول شناختند که به منزله نقض مقررات وکنوانسیون های جهانی ناظربراعمال زمان جنگ است. نظامیان آمریکا ازصحنه های فجایع خود برای هدیه بردن به کشورشان فیلم برداری می کردند. این پرونده نشان می دهد که ارتش آمریکا در چه فضایی از روابط و خلق وخوی انسانی و با چه اهداف، پرورش یافته است. ومقامات آن کشور از رئیس جمهور تا نمایندگان کنگره وسناتورها، با اعمال غیرانسانی نظامی ها در خارج، موافقند.

حالا فکرمی کنیدرئیس دولتی باچنین ظرفیت، "نظم نوینی" که برای آن خاورمیانه رؤیایی وبزرگ بسته بندی کرده، چیست؟ ـ دین ومذهب یکی ازجاذبه های این نظم است. و جاذبه دیگر، درهم شکستن

ومحدود کردن مرزهای طولانی وتألیف های جدید ازترکیب های قبیله یی و قومی. آن نظمی که سعی شد باشکستن حکومت فدراتیویوگسلاوی، دربالکان برقرارشود؛ واصطلاح "بالکانیزه" را با خود آورد. امامی دانیم که حتی شکستن فدراسیون یوگسلاوی هنوزناتمام است. جاذبه سوم ـ هدف اصلی ـ منابع انرژی در این قلمرو گسترده و غنی است. و تنها يك نگاه به محدوده های جانشین کشورهای کنونی، در نقشهء همراه طرح، کافی است تا به سادگی راز رؤیای واشنگتن را برای بالکانیزه کردن سراسر غرب ومرکزآسیابرملا کند: سنگینی وزنه ایران وترکیه هرکدام باشصت وپنج تاهفتاد میلیون جمعیت وتجربه درازمدت حاکمیت ملی، طبیعی است درطرح جدید نمی توانسته توجه طراحان را جلب نکند.بالکانیزه کردن، همان فرمول قرن های 18 تا 20استعماراست که:" تفرقه بینداز و حکومت کن" .

آمریکا که اراده کرده است درآغاز سده 21 درنئوکلنیا لیزم جاری آسیا، نظم نوی برقرارسازد، توسل به فرمول قدیم را فراموش نکرده وبه موازات دامن زدن به بی اعتمادی بین کشورهای منطقه، پشت طرح دعوا و زیاده طلبی امارات جنوب خلیج فارس علیه ایران پنهان می شود؛ وازسوی دیگر می کوشد مخالفت و نارضایی مردم ایران را از رژیم خلافت حاکم بر ایران، به انحراف به کشاند. و به ترویج بحث های جداسری و تبلیغ سکتاریسم قومی پرداخته است. ومیزگرد این نوع مدعا ها را نیز در واشنگتن و کریدورهای سنا و کنگره برپا می کند.

کسانی که از ستم ملاهای حاکم، به جان آمده اند، باید بدانند که تنها نیستند. و این ستم برهمهء مردم ایران يك سان جاری است. ترك وفارس و کرد و عرب وسنی و شیعه و بهائی و یهودنمی شناسد. و باید دست به دست هم داد و ریشهء آن را خشکاند. راه این کارهم رفتن به واشنگتن و کمك خواستن از دولت آمریکا نیست؛ پیوستن به مبارزان داخلی است . اما اگر درد دیگر دارند وواشنگتن را گره گشا می دانند، توجه داشته باشند که صف خود را از مردم ایران جدا می کنند و در ایران چندان وجدان ها بیدار شده که دوست را از دشمن باز شناسند. زمان و مکان را بشناسیم و با هشیاری و آگاهی و بینش جهانی و بومی به حل وفصل مسائل خودمان بپردازیم. واین دقیقه را نیزاز یاد نبریم که توقف حرکت ماشین جنگی آقای بوش درعراق، می تواند به تغییرمسیر نومحافظه کاران بینجامد. هرچنداین ماشین نمی تواند مدت زمان زیادی بی تحرك بماند.